

جلسات شرح و تفسیر



حجت الاسلام و المسلمین استاد
محمد جواد حاج علی اکبری



موضوع:

جلسه ۸۶ دعای ۲۰ (مکارم الاخلاق)

جلسه ۳۵۵ شرح دعای صحیفه سجادیه

۱۴۰۲/۰۵/۲۳

- تکیه‌گاه دائمی مؤمن فضل خداوند است
- نتیجه «عجب» سقوط و هلاکت است
- فضل الهی در نگاشتن نام انسان در طومار خلقت
- نگرش توحیدی نسبت به فضل الهی
- مَنِيَّتْ مَبْدَأُ تَمَامِ بَدْبِخْتِي هَا سْت
- درخواست بر مدار توحیدی
- دعا یعنی بسیج تمام وجود برای دریافت
- نعمت گران‌قدر بیان
- سوره «الرَّحْمَن»، عروس قرآن
- نعمت بیان، نعمتِ مادر است
- درخواست نُطْقِ سُوْدِرْسَانِ از خدای متعال
- سکوت متفکرانه برای انتخاب بهترین‌ها در گفتار
- «الصمت»؛ این سکوت دری است از درهای حکمت
- قدرشناسی نعمت سخن گفتن
- از سخن شما به مخاطب نور برسد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هم می‌فرماید «وَأَلْهَمْنِي التَّقْوَى» تقوا را هم به من الهام کن. یعنی در باب هدایت هم تعبیر من را به سخن بیاور، هم در موضوع تقوا می‌فرماید «الهمنی التقوی» تقوا را به من الهام کن. جمله بعدی‌اش هم می‌فرماید «وَوَقَّعْنِي» به من توفیق بده در باره بهترین و پاک‌ترین امور «لِلَّتِي هِيَ أَزْكَى». باز به همین نسبت می‌فرماید «وَأَسْتَعْمَلْنِي بِمَا هُوَ أَرْضَى» من را به کار بگیر در آنچه که رضایت تو را در عالی‌ترین سطح جلب می‌کند.

تکیه‌گاه دائمی مؤمن فضل خداوند است

از فضای عمومی این فراز نورانی از دعای بیستم استفاده‌ای که می‌کنیم عبارت است از این که انسان باید تکیه‌اش بر لطف خداوند و فضل حضرت حق باشد. مبنایی بود که در

«اللَّهُمَّ وَانْطِقْنِي بِالْهُدَى، وَ أَلْهَمْنِي التَّقْوَى، وَ وَقَّعْنِي لِلَّتِي هِيَ أَزْكَى، وَ اسْتَعْمَلْنِي بِمَا هُوَ أَرْضَى. اللَّهُمَّ اسْلِكْ بِي الطَّرِيقَةَ الْمُنْتَلَى، وَ اجْعَلْنِي عَلَى مِلَّتِكَ أَمْوُتٌ وَ أَحْيَا».

به لطف پروردگار متعال رسیدیم به یکی از جملات دیگر دعای نورانی مکارم الاخلاق که در خودش مطلب بسیار اساسی را قرار داده است.

این تعبیر بسیار زیبا «اللَّهُمَّ وَ انْطِقْنِي بِالْهُدَى» یعنی خدایا من را به سخن بیاور برای هدایت، یا سخن من را و گفتار من را هدایت قرار بده. «انطقنی» یعنی من را حرف بیاور. در چه موضوعی؟ در موضوع هدایت. خیلی تعبیر جالبی است. جمله بعدی‌اش

نتیجه «عُجَب» سقوط و هلاکت است

غیر از این بشود ابتلای به شرک است، ابتلای به شرک هم در آن سقوط است، یعنی شما به هر چیزی غیر از این اعتماد کنید؛ اعتماد به جوانی‌ام است، به قدرت‌ام است، به استعداد معنوی‌ام است، به فعالیت‌هایی است که برنامه‌ریزی دارم. من برای خودم یک برنامه‌ای ریختم، مشارطه‌ای است که انجام دادم، به سهمی است که از تلاوت قرآن، از نماز، از روزه، از دعا، مناجات، انجام کار خیر، فعالیت برای مثلاً پیشبرد مقاصد الهی، فعالیت‌های علمی و امثال این‌ها دارم، در همه این‌ها در شائبه شرک است. اگر کسی به این چیزها اعتماد و تکیه کند مبتلا شده به شرک، این شرک هم البته شرک خفی است، یک نوع نفق است، یک راه مخفی است در شخصیت، و به تعبیری دوگانگی شخصیتی

فراز قبلی بود «اللَّهُمَّ إِلَيَّ مَغْفِرَتِكَ وَقَدْتُ»، از آن جا این را استفاده کردیم عرض کردیم دالّ مرکزی فضل است، یعنی تکیه‌گاه انسان مؤمن سالک در مسیر خودسازی، در مسیر طی منازل انسانیت، در مسیر کمال و طی درجات، فضل خدای متعال است. این تکیه‌گاهش فضل خدا است، هیچ تکیه به توان من، استعداد من، خانواده من، اصالت من، نسب من، دوست من، استاد من، و امثال این‌ها نیست. زرنگی من، عزم و اراده من، هیچ کدام نیست. فقط و فقط و فقط تکیه به فضل خدای متعال است.

این شد یک قاعده توحیدی در زیست مؤمنانه، یعنی انسان مؤمن نقطه مرکزی تکیه‌گاهش فقط و فقط فضل خدای متعال است.

فضل الهی در نگاشتن نام انسان در طومار خلقت

این که اسم من را در فهرست موجودات این عالم نوشته از لطف خداست، این که من به جای این که سنگ باشم یا یک چوپ باشم یا یک درخت باشم یا یک گاو باشم یا یک الاغ باشم، یا یک سگی یا یک گوشه‌ای، یا سنگی در فلان جا، یک مورچه‌ای باشم، خب این‌ها هم همه اسم‌شان نوشته شده. اسم من در طومار انسان‌ها نوشته شده که کلمه درخشانی است، از کلمات الله، جزو آیات برجسته خدای متعال آیه انسان است. بالاخره همه موجودات مخلوق خدای متعال هستند و محترم هستند، هرچه که خدای متعال خلق کرده، اما خب انسان است دیگر. آن جایی که خدای متعال می‌گوید «فَتَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»^۲ وقتی است که جناب‌عالی را خلق

است. و از همان جا هم این رخنه آغاز می‌شود و شیطان این را باز می‌کند، نتیجه‌اش عجب است و نتیجه عجب هم سقوط و هلاکت است. هر وقت انسان به خودشگفتی رسید، توان من، استعداد من، استادی که خودم پیدا کردم، فکری که خودم کردم، جا تصمیمی که خودم گرفتم، این یعنی همان آغاز سقوط. نقطه مقابلش این است که همه‌اش اوست، خواست او، اراده او، و بالاتر از همه این‌ها لطف و فضل اوست. «اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ»^۱ هرچه هست لطف و کرم اوست. اصل وجود من لطف خدا است، اصل این که هستم لطف است.

۲ آیه ۱۴ سوره مبارکه مؤمنون

۱ آیه ۷۹ سوره مبارکه شورا

همه خوب‌ها اسم ما را هم برده. این دیگر می‌گوید من از این اسم بردن تو تا ابد سرمست هستم. می‌گوید تو اسم من را بردی. خدای متعال در طومار خلقت اسم شما را نوشته، شما شدید انسان.

نگرش توحیدی نسبت به فضل الهی

یادتان هست ذیل آن آیه کریمه که سخن از آن مقدار عمری است که حجت تمام می‌شود گفتم این روایت هجده سال به شما فرصت هم داده «أَوْ لَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ»^۳. حضرت فرمودند این یعنی هجده سال. یعنی اگر کسی در این دنیا هجده سال وقت پیدا کرد، پیش خدای متعال برای او حجت پیدا شده، خدای متعال فردا به این احتجاج می‌کند، به تو عمر دادم، عقل

آیه ۳۷ سوره مبارکه فاطر

کرد. وقتی خلقت جسمی شما تمام شد، تکمیل شد رسید به خلقت روحانی، روح که به شما دمیده شد «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» خب این لطف خدا است دیگر، یک عنایتی داشته، فضل او شامل حال من شده.

در حالی که من همان یک مشت خاک می‌ماندم. یا همان مثال‌هایی که خدمت شما عرض کردم. یا اصلاً در عدم نبودم، اصلاً نوشته نمی‌شدم، این که اسم من را نوشته.

حالا آن‌هایی که اهل معرفت هستند از همین جا دلشان می‌رود، ما اصلاً حواس مان نیست، آن‌هایی که اهلش هستند گاهی هم به لطافت شاعرانه می‌گویند: «نام من رفته است روزی / بر لب جانان به سهو». یک روزی جانان اسم من را هم برده. آن کلمه سهو لطیف است. یعنی وسط این

هرچه از این‌ها تا نعمت‌های ظاهری، تا سفره‌هایی که هست برای ما از انواع و اقسام نعمت‌ها، نعمت‌های خوراکی، پوشاکی، دیداری، شنیداری، هرچه که هست فضل است، ما چه کاره هستیم این وسط؟ ما و جناب‌عالی یک عنوان بیشتر نداریم، این را فقط باید باورش کرد. اگر کسی این را باور کند، نقطه عزیمت صعود است و همین را ما باور نمی‌کنیم، به آن فکر نمی‌کنیم، به آن ایمان نمی‌آوریم. آن کلیدواژه کلیدواژه‌ی فقر است. فرمود «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»^۵ والسلام. شما کی هستی؟ هیچ فقر محض، هرچه هست از اوست. اگر اراده‌ای هست از اوست، توانی است از اوست، دیدنی است از اوست، شنیدنی است از اوست، حرکتی است از اوست، سلامتی است از اوست، یکسره از آنجا

دادم، دیدی و خودت را به ندیدن زدی. شنیدی به نشنیدن زدی، در حالی که تا هجده سالگی همه چیز را به تو نشان دادم. آمدن و رفتن و زیستن و مردن و فانی و باقی و خوب و بد و خودت را زده بودی به آن راه. حالا یک کسی برسد به ۲۱ سال، کسی برسد به ۲۷ سال، این ۲۷ سال تقریباً قلّه جوانی است. دیگر کار از جهت حجت تمام است. اگر رسید به چهل سال که دیگر تمام است «وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً»^۶ دیگر تمام تمام است. یعنی باید شده باشد یک انسان عاقل و پخته‌ای در مقام فهم و توحید و تسلیم در پیشگاه خدای متعال. پس همه‌ی این‌ها فضل خدای متعال است. انس با اهل بیت (علیهم‌السلام)، دوستی آل‌الله، قرآن عظیم، سلسله انبیاء، راه‌های هدایت، این‌ها همه فضل از ناحیه اوست.



او، تجلی مهر و لطف اوست. بنابراین این می‌شود آن نگرش توحیدی که فضل است.

مَنِّيَّتْ مَبْدَأُ تَمَامِ بَدْبَخْتِي هَاسِتْ

با این نگاه انسان مؤمن از ابتلاء به منیّتی که او را ساقط می‌کند نجات پیدا می‌کند، آن منیّتی که مبدأ تمام بدبختی‌ها است. این منیّت، به قول اهل معرفت آنانیت، این مبدأ تمام بدبختی‌های انسان است که او را در یک زیست کثیف وارد می‌کند. اصلاً فطرتش را آلوده می‌کند. فطرت این است که می‌گوید فقط «او»، اما وقتی گفت «من» خراب می‌شود، «من» به همین معنا که یک نگاه مستقلى به آن دارد. بعد هم یک خرده که رفت جلوتر می‌گوید «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ»^۶ می‌گوید خودم با زرنگی خودم پیدا کردم.

آیه ۷۳ سوره مبارکه قصص

است، فضل است. عرض کردم اصل وجودش هم فضل است. خلاصه گفت وقتی اصل وجود تو فضل است، فروعش هم فضل است، هرچی که به شما دادند فضل است. استحقاق داشتی؟ نه. طلبی داشتی؟ نه. گفت ما نبودیم و تقاضا مان نبود. اصلاً ما نبودیم که تقاضایی داشته باشیم. اگر یک طلبی هم اکنون در ما هست این طلب هم باز از اوست. در حالی که ما نبودیم تقاضای مان نبود، چون این است، فقر به این معنا است، یعنی فقر محض است.

یکی از استاد‌های خیلی عزیز ما می‌گفت خاک بن خاک بن خاک بن خاک. هیچ بن هیچ بن هیچ بن چیزی هست. هیچ بن خاک یک چیزی هست. هیچ بن هیچ بن هیچ بن چیزی نیست. هرچه هست از ناحیه اوست. قدرت‌نمایی او، احسان‌نمایی

هیچ مستحق آمرزش تو نیستم. من فقط مستحق عقوبت تو هستم. استحقاقی ندارم؛ اما توقع من چیست؟ توقع من فقط فضل تو است. آن می‌شود فضل که مبنای است.

درخواست بر مدار توحیدی

در این جمله بعدی می‌گوید «اللَّهُمَّ وَ أَنْطِقْنِي بِالْهُدَى» حالا شروع می‌کند به درخواست کردن. چند درخواست این جا وجود دارد، این درخواست‌ها کاملاً روی همان مبنای توحیدی است. کاملاً روی همان آهنگ توحید است. «انطقنی، الهمنی، وفقنی، و استعملنی». «اللَّهُمَّ وَ أَنْطِقْنِي بِالْهُدَى» یعنی من که دارم حرف می‌زنم خرابکاری می‌کنم، تو باید به زبان من سخن بگذاری به هدایت «و الهمنی» به من الهام کن. پس نطق را از تو می‌خواهم به هدایت خلق،

شنیدید می‌گوید خودم بودم، زرنگی خودم بود، به این علم رسیدم، به این مال رسیدم، به این سواد رسیدم، به این اعتبار اجتماعی رسیدم، به این فلان امکان، به فلان لذت، این نسبت می‌دهد به خودش. پس این می‌شود یک مبنای خیلی جدی. یعنی تمام مباحث معرفتی، عرفانی، سلوکی، گرد مدار این نکته است. یعنی همه آن به این جا برمی‌گردد. کل بنای شخصیت انسان مؤمن روی این نقطه استوار می‌شود که اگر این جا بلغزد کل آن می‌لغزد. هرچه هم سنگین‌تر شده باشد تخریب آن بیشتر است. علمش بیشتر تخریب آن بیشتر. اعتبار اجتماعی‌اش بیشتر تخریب آن بیشتر. سقوطش سنگین‌تر.

حالا با آن مقدمه «اللَّهُمَّ إِلَيَّ مَغْفِرَتِكَ وَ فَدْتُ» من فقط چشم امیدم به فضل توست، حتی گناهایی که انجام دادم

دعا یعنی بسیج تمام وجود برای دریافت

نقطه دال مرکزی باز خواستن از خدای متعال است به لسان حال و قال و با زبان دل، با زبان فکر و با زبان سر و با زبان عمل، این می‌شود دعا. انسان وقتی با همه وجودش چیزی را می‌خواهد، اگر فقط زبانش بگوید فکرش او را یاری نکند نه، اگر زبانش و فکرش بگوید قبلش با او همراه نشود نه، اگر همه این‌ها باشند عملش با او هماهنگ نشود باز نشد، این‌ها وقتی همه با هم شد، آن وقت می‌شود دعا. خیلی از این چیزهایی که ما داریم دعا نیست لقلقه است. حالا آن هم بد نیست ولی به زبان دارد می‌گوید. دعا این است که طلب وجود داشته باشد. مثلاً من آیا واقعاً الان مطالبه هدایت، مطالبه تقوا، مطالبه زیست متعادل، مطالبه زندگی مرضی خدای متعال، این را دارم؟

تقوا را از تو می‌خواهم به من الهام کنی. در انتخاب راه‌های مختلف در زندگی، پاکیزه‌ترین راه‌ها را تو به من توفیق بده «وَفَقِّنِي». این‌ها توحید است. «و استعملنی» در باره بهترین کارها و اموری که تو را راضی می‌کند، من را به کار بگیرد، «و استعملنی» این جور است. «اللَّهُمَّ اسْأَلُكَ بِبِئْرِ الطَّرِيقَةِ الْمَثَلِيِّ» باز من را ببر در بهترین راه، من را به متعادل‌ترین راه‌ها ببر. تو دستم را بگیر و ببر، دستم را بگیر «وَاجْعَلْنِي عَلَىٰ مِلَّتِكَ أَمْوَتْ وَأَحْيَا» خلاصه من این چنین باشم که روی آن روش تو و دین تو زندگی کنم و طبق همان روش تو و دین تو هم بمیرم. تمام آن از ناحیه تو باشد. ببیند این همان آهنگ توحیدی است. این فضای کلی این بخشی است که اکنون با هم دیگر داریم می‌خوانیم.

متعال در وجود ما قرار داده تا ما بتوانیم حرف بزیم. این را انسان وقتی می‌فهمد که خدای نخواستہ نتواند حرف بزند. همین چند وقت پیش یکی از رفقای ما یک دفعه دید زبانش کار نمی‌کند، بعد از حوالی یک سال تازه متوجه شدند که یک اشکالی در تارهای صوتی‌اش پیدا شده. می‌گفت ما همین جور هر روز صبح و شب حرف می‌زدیم، حالا هیچی. خیلی هم سخت است انسان نتواند حرف بزند، یک دفعه یک عالم عجیبی برای او پیش می‌آید. ما همین جور حرف می‌زنیم. این نطق، این بیان خیلی مقدس است، خیلی مهم است.

سوره «الرَّحْمَن»، عروس قرآن

این قدر مهم است که خدای متعال در سوره مبارکه «الرَّحْمَن»، همان اول سوره که می‌گویند

مطالبه‌اش را داشته باشم یعنی چی؟ یعنی تمام وجود من بسیج می‌شود برای دریافت تقوا. همه وجود من بسیج می‌شود برای رفتن به آن راه دقیق و صحیحی که خدای متعال ترسیم کرده. این می‌شود دعا.

نعمت گران قدر بیان

اولین جمله مربوط به نطق است، مربوط به زبان است. «انطقنی»؛ من را به سخن بیاور، یعنی من بیان داشته باشم، بتوانم آنچه که در قلبم هست، در فکرم هست به زبانم به فصاحت و بلاغت به گونه‌ای که برای دیگران قابل فهم باشد این را تقدیم کنم. یک وقتی خود جنابعالی زحمت بکشید یک مراجعه‌ای بکنید ببینید شما همین چند کلمه صحبتی که می‌خواهید بکنید، صحبت که می‌کنید پشتوانه‌اش چیست؟ یعنی چقدر امکانات خدای

بحث کردیم که «قُلْ اَدْعُوا
 اللهَ اَوْ اَدْعُوا الرَّحْمَنَ اَيَّا مَا
 تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^۸
 می‌خواهید بگویید «الله»،
 می‌خواهید بگویید «رحمان»،
 «الرحمن» جامع‌ترین نام خدای
 متعال بعد از «الله» است، تازه
 جانشین است، جانشین الله است.
 یادتان باشد در اسم‌گذاری‌ها
 نمی‌شود کسی را اسم «الله»
 گذاشت باید بگویید عبدالله،
 «رحمان» هم نمی‌شود اسم
 گذاشت. یعنی ممنوعیت شرعی
 دارد، مبنای خود من همین
 است. حتماً باید بگوید
 عبدالرحمن، بعضی وقت‌ها
 دیدیم در اسم‌ها می‌گذارند
 «رحمان»، این قطعاً معیوب
 است، بگذارید عبدالرحمن. مثلاً
 بگویید عبدالکریم مؤدبانه‌تر
 است، «رحیم»؛ عبدالرحیم، آن‌ها
 هم اسماء الحسنی است منتها
 انحصاری نیست. «رحمان» مثل

عروس قرآن است، یعنی واقعاً
 خیلی خوشگل است، خیلی
 دلبر است، حالا بگذریم که
 ما عروس قرآن را با بدسلیفگی
 به خاطر این که یک کلمه
 دارد که «كُلٌّ مَنْ عَلَيْهَا فَاِنَّ»^۷
 برمی‌داریم می‌بریم به مجلس
 ختم. عروس قرآن باید در
 مجالس عروسی ما می‌آمد، در
 جشن‌های ما، در فرصت‌های
 شیرین. این را برداشتیم بردیم،
 الان هم تا می‌گوییم «الرحمن»
 ذهن‌ها همه می‌رود سراغ
 مجلس ختم. این‌ها اشتباهاتی
 است که مرتکب شدیم ادامه هم
 می‌دهیم. انگار هم نه انگار. این
 جفا است، عروس خوشگل قرآن
 را این جور ما سیاهپوش کردیم
 تا آن جا که اگر کسی احیاناً
 یک خرده مریضی‌اش سخت
 شد می‌گویند فلانی بوی
 «الرحمن» می‌دهد. «الرحمن»
 اسم خدای متعال، اسم
 جانشین «الله» است. یک وقتی

«اللَّهُ» انحصاری است، «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى».

سوره «الرحمن» سوره خوشگل قرآن است، «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»^۹ که این جا یکی از شگفتی‌های این سوره مبارکه این است که بلافاصله بعد از این که نام خدای متعال را با «رحمان» می‌آورد بلافاصله می‌گوید «عَلَّمَ الْقُرْآنَ» بعد می‌گوید «خَلَقَ الْإِنْسَانَ» این از عجایب این سوره است. یادتان باشد از همین جا استنباط می‌کنند که قبل از خلقت انسان، حقیقت قرآن تعلیم شده به حقیقت پیامبر اعظم، به نور محمد مصطفی (صلی الله علیه وآله وسلم)، این از این جا استنباط می‌شود، حالا این مباحثه خودش را دارد. بعد «عَلَّمَ الْقُرْآنَ *

خَلَقَ الْإِنْسَانَ» بعد خلقت را مطرح می‌کند. بلافاصله بعد از خلقت انسان چه نعمتی مطرح می‌شود؟ ما خیلی نعمت داریم، از بین همه نعمت‌ها؛ ظاهری و باطنی و مادی و معنوی که اسبق علیکم نعمه ظاهره و باطنه، از بین تمام نعمت‌های ظاهری و باطنی، خدای متعال آن نعمتی را که بعد از بیان اصل خلقت شما انتخاب کرده نعمت بیان است. بعد هم مستقیماً نسبتش می‌دهد به خودش به عنوان تعلیم «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» یعنی همان‌طور که در دو کلمه قبل کلمه «علمه» را راجع به قرآن استفاده می‌کند، «علم القرآن» با همان ادبیات سخن از بیان است «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ». این نطق یک چنین چیزی است، خیلی نعمت بزرگی است.

۹ آیات ۱ الی ۴ سوره مبارکه

نعمت بیان، نعمتِ مادر است

حفاظتش هم جدی‌تر است. این کلمه «انظفنی» یعنی من را به سخن بیاور، این یک به سخن بیاور دوباره است. یک بار به من تعلیم بیان کردی که من حرف بزنم؛ دیدید از آن اول که کودک به دنیا آمده چقدر این کلمه‌ها را کنار گوش او گفتید تا این به حرف آمد، که امام حسین (علیه‌السلام) در مناجات عرفه این قطعه را یاد می‌کند؛ «تا آن وقتی که من را به زبان آوردی». دیدید وقتی بچه به زبان می‌آید عالم خانواده و همه چیز عوض می‌شود. بعد شروع می‌کند می‌گوید مامان، بابا، فلان، بعد شروع می‌کند کلمه‌ها را جمله می‌کند بعد دیگر این‌ها را به هم می‌چسباند، یعنی همین‌طور در آن مسیر مدام بشارت‌های جدید برای خانواده است، هر روز یک کلمه جدید که بگوید یک حال جدیدی در

در محاسبه، در زیست انسانی عند المحاسبه، یعنی با دقت و بررسی و تتبع در زیست انسانی می‌شود گفت که تقریباً همه خیراتی که در زندگی انسان‌ها جریان پیدا می‌کند به بیان برمی‌گردد. به این نعمت برمی‌گردد، لذا نعمتِ نعمتِ مادر است. نعمت عادی نیست. هرچه که از انبیاء رسیده از بیان رسید، همه هدایت‌ها از بیان رسید، همه دانش‌ها از بیان رسید، اگر بیان و سخن و زبان نبود باب همه این چیزها تعطیل بود. چقدر امور خیر، چقدر کارها، چقدر ارتباط‌ها، چقدر تبادل عواطف، تبادل محبت، تبادل عشق از طریق زبان اتفاق افتاده. البته هرچه که نعمت بزرگتر، مخاطراتش بیشتر و به همان نسبت آفت‌هایش بیشتر، به همان نسبت آسیب‌هایش بیشتر، به همان نسبت

درخواست نطق سودرسان از خدای متعال

اکنون چه می‌خواهیم؟ الان دوباره خطاب به خدای متعال می‌گوییم «انطقنی» خب یک بار شما را که به نطق آورده داری حرف می‌زنی، سال‌ها است. بیست سال است، سی سال است، چهل سال است، پنجاه سال است، کمتر است، بیشتر است داری حرف می‌زنی. الان چه داری می‌گویی؟ می‌گویی «انطقنی بالهدی»، این است. یعنی از نطق من هدایت صادر بشود در جامعه، در دوستانم، در اطرافیانم. یک وقت بعضی‌ها یک محاسباتی کردند، محاسبات دقیق نیست ولی خب نزدیک به مسئله است. می‌گویند حوالی مثلاً هفتاد درصد ارتباط انسان‌ها، ارتباطات کلامی است، همین‌رد و بدل صحبت است، اخیراً یک خرده عوالم‌مان هم عوض شده، قبلاً در حد نامه بود که می‌نوشتند،

خانواده می‌شود، خودش یک احساس تازه‌ای پیدا می‌کند.

چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ ماها خیلی ساده از کنار آن عبور می‌کنیم. «علمه الیان» یک بار من را به زبان آوردی بنابراین یعنی من لال خلق نشدم. البته بعضی‌ها براساس آن حکمت‌ها و قواعدی که در زیست این جهانی هست مبتلا به اختلال در تکلم هستند، گاهی وقت‌ها اختلال شنیداری باشد اختلال بیانی هست، گاهی هم خودش به صورت مستقل اختلال دارد. خدا به همه ما رحم کند. آن‌ها را که بگذاریم کنار ولی خب این نعمت را به ما دادی. بنابراین ما یک بار این را دریافت کردیم، ما را به نطق آوردی، توانستیم حرف بزنیم.

حالا یک کسی مثلاً در طول سال چي می‌شد مثلاً یک بار نامه‌ای نوشته باشد. اکنون این فضای مجازی و این‌ها است، همه ماشاءالله مشغول هستند، پیام مبادله می‌کنند، حالا این‌ها هم اضافه شده. لذا یک مبلغ عمده‌ای از ارتباطات ما ارتباطات کلامی ما است. در ارتباطات کلامی است که یا هدایت و رشد هست، یا خدای نخواستہ ضلالت و سقوط است. هدایت و رشد من، و هدایت و رشد مخاطب من، سقوط و گمراهی من، یا سقوط و گمراهی مخاطب من، این است. حالا من چه می‌خواهم؟ من یک نطق دوباره از تو می‌خواهم «انطقنی»، ببینید این باید درخواست دائمی انسان از خدای متعال باشد «انطقنی بالهدی» حالا که به من نعمت بیان و نطق را دادی، این نعمت را تکمیل کن به این

سکوت متفکرانه برای انتخاب بهترین‌ها در گفتار

مرحوم ثقة الاسلام کلینی بزرگ (اعلی‌الله مقامه الشریف) در کتاب شریف کافی در آن فصل ایمان و کفر که فصل مفصلی است، در آن جا یک بابی را باز کرده عنوانش را گذاشته «باب الصمت و حفظ اللسان». صمت یعنی سکوت، «و حفظ اللسان» و مدیریت زبان، و حفظ زبان. این را در کتاب ایمان و کفر آورده است. آن جایی که دارد فضائل را مطرح می‌کند، مطالب اساسی مرتبط با زیست مؤمنانه را مطرح می‌کند، این را این جا آورده. نکته این است که اگر شما بخواهید نطق‌تان نطق هدایتی

ببینید الان شما در این جلسه صمت دارید، این حالت شما سکوت معمولی نیست، صمت است. یعنی دارید دریافت می‌کنید، سکوت کردید برای دریافت. این می‌شود صمت، یکی هم سکوت برای سخن است که انسان فکر می‌کند که چه بگوید و چگونه بگوید. خیلی فضیلت دارد، این قدر که امام رضا (علیه‌الصلوة والسلام) فرمودند «بَابُ مِنْ ابْوَابِ الْحِكْمَةِ» یکی از دروازه‌های حکمت صمت است، این سکوت است، سکوت به این معنا. حالا انسان همین جوری ساکت باشد که به حکمت نمی‌رسد، تازه خیلی وقت‌ها ممکن است ملامت هم بشود، یک جایی باید سؤالی می‌کرد، یک جایی باید ایرادی می‌گرفت، یک جایی باید حقی را ابراز می‌کرد. صمت به این معنا نه، یعنی آن سکوت متفکرانه

باشد نه ضلالتی، نطق شما حتماً باید مسبوق به صمت و تفکر و انتخاب باشد. یعنی اول سکوت، فرصت اندیشیدن، تفکر، انتخاب، آنگاه سخن. گفت اول اندیشه و انگهی گفتار. لذا صمت «الصمت» با سکوت یک کمی هم فرق می‌کند. سکوت هر نوع نگفتنی است؛ اما «الصمت» نگفتن متفکرانه و روی حساب است. یا این جا اصلاً جای سخن نیست «الصمت» نباید بگویم، باید سکوت کنم. خیلی جاها وظیفه سکوت است. دوم جاهایی است که من وقتی می‌خواهم سخن بگویم باید حتماً حساب شده، اندیشیده شده، هم محتوا، هم قالب، هم واژه‌ها، هم آهنگ صدا انتخاب شده باشد. «صمت» یعنی سکوت منتهای سکوت متفکرانه و حکمت‌آمیز که این سکوت به ما فرصت پرورش فکرمان را می‌دهد.

در ادامه، حضرت این صمت و سکوت را پردازش می‌کنند. البته ما حالا این جا عیناً همین صمت را به سکوت در فارسی ترجمه می‌کنیم، چون در فارسی بگوییم صمت کسی منتقل نمی‌شود. منتها سکوت به همین معنا. ببینید هر سه را گفتند جزو علامات فقه است. فقه یعنی آدم فقیه، فهیم، عمیق، آدم حسابی. این آدم حسابی سه چیز را در کنار هم دارد. بردبار است، آگاه است و اهل صمت است. بعد حضرت می‌روند سراغ صمت. «إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ» فرمود یک وقت این را دست‌کم نگیرید، این «الصمت» این سکوت دری است از درهای حکمت. باز هم ادامه دادند «إِنَّ الصَّمْتَ يُكْسِبُ الْمَحَبَّةَ» این صمت باعث جلب محبت می‌شود. «إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى الْخَيْرِ» راهنمای شما به سوی هر خیری این

برای دریافت، برای پردازش و برای انتخاب بهترین‌ها در بیان و ارائه، این می‌شود صمت.

«الصمت»؛ این سکوت دری است از درهای حکمت

از حضرت رضا (علیه‌الصلوة والسلام) روایت زیبایی است، این روایت از جناب محمد بن ابی‌نصر نقل شده، جزو روایات صحیحه هم هست، محمد بن ابی‌نصر هم پدرش، هم خودش، این بزنبطی از آدم‌های برجسته است. ایشان نقل می‌کند که گفت که حضرت رضا (علیه‌الصلوة والسلام) فرمودند «مِنْ عَلَامَاتِ الْفِقْهِ»: از نشانه‌های فهم عمیق و برجسته این سه است: «الْحِلْمُ» بردباری، «وَالْعِلْمُ» دانایی، «وَالصَّمْتُ» سکوت. سکوت به همین معنا که گفتیم. آن وقت جالب است که تا این جا حضرت سه چیز را گفتند، یک: «الْحِلْمُ» دو: «الْعِلْمُ» سه: «الصمت» ولی

حتماً باید برای به کارگیری آن مقدمات را که عبارت است از مقدمه تفکر، شما داشته باشید و آن تفکر تفکری است که در فرصت دادن به عقل‌تان و به ذهن‌تان ممکن می‌شود، آن فرصت دادن همین صمت است، همین سکوت است که انسان بتواند حرفی که می‌زند حرف درستی باشد و این نعمت شکرش را به جا آورده باشد.

قدرشناسی نعمت سخن گفتن

ماها خیلی وقت‌ها شکر نعمت بیان را به جا نمی‌آوریم، این بیان شکر می‌خواهد، بعضی‌ها حتی آداب ظاهری سخن گفتن را رعایت نمی‌کنند. خدای متعال در آن نطق اول به شما آموزش داد، می‌توانی کلمه‌های زیبا انتخاب کنی، کلمه‌های رسا که هر مطلبی را که داری درست منتقل کنی. می‌توانی آن چیزی را که می‌گویی اسباب خیر

سکوت است. چقدر روزی بزرگی است اگر کسی این نوع سکوت را داشته باشد. در یک روایت دیگر هم چنین مضمونی دارد. این روایت از امام باقر (علیه‌الصلوة والسلام) است، فرمودند شیعیان ما کم‌حرف هستند. این یعنی سخنان حساب شده می‌زنند. چون می‌دانید شما اگر بخواهید حساب شده سخن بگویید خیلی باید کم صحبت کنید. چون آن وقت باید صمت داشته باشید، باید تفکر و به‌گزینی داشته باشید. انسان وقتی همین جور هدرآپشت سر هم می‌گوید، می‌گوید، می‌گوید، دارد خودش را مدام به جهنم نزدیک می‌کند، چون پرمخاطره است. پس با کدام فکر، با کدام عقبه علمی، با کدام آگاهی، با کدام سنجش. لذا نعمت بیان این قدر نعمت بزرگی است و این قدر این مهم است که

بشود، دلی را گرم کند، ذهنی را روشن کند، امیدی درست کند، کسی را که غافل است متوجه خدای متعال کند، کسی را که توجه دارد به او سرعت بدهد. می‌توانی ارتباطات را شکل بدهی، می‌توانی قطع رحم‌ها را به وصل تبدیل کنی، می‌توانی آتش‌هایی را که برافروخته شده خاموش کنی. اطفاء النائر کنی، صلاح ذات البین کنی، اصلاح ذات البین، همه این‌ها با زبان است. اگر بیان بیان باشد چقدر خیر از آن صادر می‌شود. پس این‌ها شکر نعمت بیان است. حالا انتقال علم و معرفت و ذکر و یاد خدای متعال دیگر باب آن وسیع است. آقای ابوحمزه ثمالی خیلی آدم خوشبختی بوده، اسمش ثابت بن دینار است و کنیه‌اش ابوحمزه ثمالی است، بین ماها به همین شناخته می‌شود، خیلی مرد شریف و خوشبختی

بوده. این مأنوس با حضرت زین‌العابدین (علیه‌السلام) بوده و آن مناجات مشهور ابوحمزه که سحرهای مؤمنین را رونق می‌دهد از ایشان نقل شده، عجب مناجاتی است، به این بیان است، «إِنَّ مِنَ الْبَيِّنِ سِحْرًا» این لب‌های مبارکی که وقتی گشوده شد، این زبانی که گشوده شده حاصلش در یک مجلس دعا شده این مناجات ابوحمزه ثمالی، بشریت را تا قیامت در ساحت قدس پیش می‌برد. این لب‌های مبارک است که باز می‌شود، بیان، نطق، حاصلش می‌شود مناجات عرفه امام حسین (علیه‌السلام)، چه می‌کند، این‌ها حاصل بیان است. آقای ابوحمزه از جمله با امام باقر (علیه‌الصلوة‌والسلام) هم مأنوس بوده، ایشان می‌گوید من شنیدم امام باقر (علیه‌السلام) مکرر می‌فرمودند شیعیان ما به تعبیر خودمان بی‌زبان هستند،

این ترجمه‌اش است، ترجمه «الخرس» با سین. این نه این که مثلاً لکنت زبان دارند، یعنی کم حرف هستند. یعنی بیشتر فکر می‌کنند بنابراین آن حرفی که می‌زنند حرف سنجیده است. جالب است این حضرت می‌فرمایند «شیعتنا» یعنی آن‌هایی که با ما واقعاً ارتباط پیدا کردند این گونه هستند. از این جا نکته‌ای را که دوستان به خاطر بسپارند این قدرشناسی نعمت سخن گفتن است که باید ما شبانه‌روز هم آن را شکر کنیم. آن وقت خود شکر مخصوصاً شکر زبانی باز یکی از همان نعمت‌های بیان است. زیباترین سخنی که بر لب یک انسانی جاری بشود این است؛ الحمدلله. از این قشنگ‌تر در عالم خلق نشده. می‌پرسی خوبی؟ می‌گوید الحمدلله. می‌پرسی خوبی؟ می‌گوید هوم، بعد یک دفعه

این زبان را باز می‌کند شروع می‌کند از زمین و آسمان بد گفتن. اما شخصی هم هست که ۳۵ سال است روی تخت است، به او می‌گویم حالت خوبه؟ می‌گوید آقا خیلی خوب الحمدلله. ۳۵ سال است با انواع و اقسام دردها تکان نخورده. رفیق قدیمی ما است. می‌گوید الحمدلله. مطلبی؟ الحمدلله. یعنی آن اشراق زینی است دیگر، گفت «ما رأیت الا جمیلاً» این‌ها نصیب پیدا کردند. منظور این بیان خیلی نعمت بزرگی است.

از سخن شما به مخاطب نور برسد

لذا این کلمه «أنظفنی بالهدی» را یک وقت دست کم نگیرید که آقا زبان من به هدایت باز باشد. شما دائم با بچه‌تان، به همسرتان، به دوست‌تان، به همکاران، با مخاطب‌تان، با

بدانیم. قدرشناسی آن هم یک مقدمه دارد «الصمت»، سکوت متفکرانه برای انتخاب بهترین‌ها در گفتار. «انطقنی بالهدی» ان شاء الله خدای متعال این دعا را در باره همه ما مستجاب کند.

«إِلَهِي بِحَقِّ مَنْ نَجَاكَ وَبِحَقِّ مَنْ دَعَاكَ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَفَضَّلْ عَلَيَّ فَقَرَاءَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِالْغِنَاءِ وَ الثَّرْوَةِ وَ عَلَيَّ مَرْضَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِالشِّفَاءِ وَ الصَّحَّةِ وَ عَلَيَّ أَحْيَاءَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِاللِّطْفِ وَ الْكَرَمِ وَ عَلَيَّ أَمْوَاتَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِالْمَغْفِرَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ عَلَيَّ غُرَبَاءَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِالرِّدِّ إِلَى أَوْطَانِهِمْ سَالِمِينَ غَانِمِينَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ».

«اللهم صل على محمد و آل محمد».

مشتری‌تان، با شاگردتان دارید حرف می‌زنید، از سخن شما به مخاطب نور برسد، تاریکی ندهی، ناامیدی، دلسردی، دل‌زدگی، دل‌شکستگی، تعرض به آبروی این و آن، این آن وقت کفران نعمت بیان است. «انطقنی بالهدی» زبان من را به هدایت باز کن. که وقتی من یک جمله‌ای گفتم مخاطب وصل بشود به خدای متعال. بعضی‌ها خیلی موفق هستند، شما می‌نشینی برمی‌خیزی می‌گوید «یا الله». همیشه از زبانش اسم خدای متعال می‌بارد، چند بار شما اسم خدای متعال را در گفتگوهایتان می‌برید، چند بار در دوستی‌ها و رفقاها از خدای متعال، از نعمت خدا، از لطف خدا، از کرم خدای متعال می‌گویید؟ این حرف‌های عادی که همیشه هست، این که شکر نعمت زبان نیست. نعمت بیان را خیلی قدر



افق‌ها؛ درنگی بر مسئله‌تعلیم و تربیت

OfoghHa.ir © سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۴۸۵۹۵۹

۲ شنبه‌ها

از ساعت ۱۸ الی ۱۹:۳۰
(۶ ماه اول سال)



تهران، خیابان سرچشمه
مجتمع فرهنگی شهدای هفتم تیر